

سوزان هوواچ

پنماریک

(تنی ها و ناتنی ها)

ترجمه:

ابراهیم یونسی



مؤسسه انتشارات نگاه

یک

ماتیلدا^۱ زنی تند و پرخاشجو بود. وی که متفرعن و خودبین بود تمایلی نداشت به این که از تندخلقی خانواده‌اش جلو بگیرد.

— شاهان ساکسن و نورمن

کریستوفر بروک^۲

تاج و تخت ماتیلدا را پسرعمش استفن دوبلوا^۳ غصب کرده بود... تا آنجا که هنری جوان به یاد داشت جنگ همیشه بین هواداران رقیب بر دوام بود.

— کینگ جان^۴

دابلو. ال. وارن^۵

ده ساله بودم که نخستین بار «میراث» م را دیدم، و بیست و سه سالم بود وقتی اولین بار با جاننا روزلین^۶ روبه‌رو شدم، اما هر دو بار واکنشم یکسان بود: این دو را می‌خواستم.

«میراث» را از این رو می‌خواستم که سبک گوتیک عمارتش چون بختک بر روح و جانم خفت و خیال کودکانه‌ام را تسخیر کرد، و به این علت که مبارزهٔ مادرم برای بازگرداندنش به من نه تنها در چشم خیال کودکانه‌ام نازیبا نمی‌نمود بلکه بسیار شریف و شجاعانه بود، زیرا این ملک و مال از من دریغ شده بود. و

1. Matilda

2. Christopher Brooke

3. Stephen de Blois

4. King John

5. W. L. Warren

6. Janna Roslyn

برای کودک هیچ چیز خواستنی‌تر از چیزی نیست که از او دریغ شده است. و جانا روزالین را از این رو می‌خواستم که بیست ساله بودم، هوس زن، به‌ویژه زنان زیبایی را می‌کردم که جایی در طبقه اجتماعی من نداشتند.

برخوردمان تصادفی بود. حضور من در ساعت دو آن بعدازظهر گرم ماه ژوئیه ۱۸۹۰ در گورستان کلیسای زیلان^۱ یک امر تصادفی بود، و حتی صرف بودنم در زیلان مبتنی بر علل و جهات خاصی نبود. من در آن بخش از کورنوال^۲ بیگانه‌ای بیش نبودم، زیرا در جنوب کورنوال، در نزدیک رودخانه هلفورد^۳، در کنار درختستان‌ها و خلیج‌های کوچک و تپه ماهورهای آن تولد یافته و رشد کرده بودم، که یک دنیا با کناره‌های برهوت شمال، با خلنگ‌زارهای بادگیر و صخره‌های پرنشیب و خیزابه‌های خطرناکش فاصله داشت.

زیلان بخش کشیش‌نشین و خلنگ‌زاری شمال بود.

آن بعدازظهر پس از دعوایی که با پدرم در اقامتگاه موقتش واقع در نزدیک همان بخش کرده بودم، راه افتاده بودم: آشفته بودم، به دور و برم توجه نداشتم، یکهو چشم که باز کردم دیدم در خیابان شهرک و نزدیک گورستانم. زیلان بسی قشنگ‌تر از یک مشت کلبه عبوسی بود که در شمال کورنوال به گردهم آمده‌اند و شهرک خوانده می‌شوند. باغچه‌های خانه‌های رعیتی که از سنگ خاکستری ساخته شده‌اند پر از گل و گیاه بودند، میخانه را که نامش «بخت قلع کاران» بود تازه رنگ کرده بودند، و سگ بی‌صاحبی که در اطراف می‌پلکید خوش‌خورده و سرحال می‌نمود. ظاهراً فقر متداومی که متعاقب رکود صنعت قلع کورنوال در رسیده بود این گوشه از دوک‌نشین را از نظر دور داشته بود. در حالی که نگاهم به دودی بود که از چند معدنی که در افق نمایان بود به هوا می‌خاست در گورستان را گشودم و به درون رفتم، و در سایه برج نورمنی کلیسا بی‌هدف به سوی در اصلی روان شدم.

1. Zillan

2. Cornwall

3. Helford

در هشتی کلیسا درنگ کردم، مردد از این بابت که بعد چه باید بکنم. می‌کوشیدم به دعوایی که اخیراً با پدرم داشته بودم نیندیشم، و به دعوای پایان‌ناپذیری که با مادرم داشتم فکر نکنم؛ سعی می‌کردم به میراثی که این همه مدت به آرزو خواسته بودم نیندیشم. احساس می‌کردم که تنهاتر از همیشه‌ام، اما سرگشته‌تر و آشفته‌تر از این بودم که بتوانم میزان و وسعت این ناشادکامی را به درستی دریابم. همین‌طور در هشتی کلیسا ماندم، انگار از تعقیب نیرویی قهار بدان پناه برده باشم ایستاده بودم؛ نسیمی از خلنگزار می‌وزید، و خورشید از آسمانی صاف براین بخش کشیش‌نشین می‌تافت. گورستان کلیسا آرام بود. ناگهان از سکوت و آرامش فوق‌العاده گورستان به خود باز آمدم. همه‌جا آرامش محض بود. حتی چشم‌انداز می‌نمود که گوش به زنگ مانده و به شیوه‌ای رازناک انتظار چیزی را می‌کشد. همچنان که بی‌حرکت ایستاده بودم و مفتون و مسحور این حالت انتظار بودم نگاهی به در ورودی گورستان که به خیابان باز می‌شد افکندم، و پیکر تنهای زنی را دیدم که از خلنگزار به سویم پیش می‌آمد.

۲

جامه سیاه پوشیده بود، و چند شاخه گل سرخ با خود داشت.

از زیر سایه ایوان به تماشایش ادامه دادم، و بر فراز سرم، در جایی دور، ناقوسی در منار کلیسا وقت روز را اعلام کرد.

زن از نخستین کلبه حاشیه شهرک گذشت؛ حرکاتش به اندازه‌ای نرم و بی‌توش و تلاش بود که انگار در هوا راه می‌رفت. نه به راست می‌نگریست و نه به چپ. نسیمی که از خلنگزار می‌وزید توری کلاهش را لحظه‌ای کنار زد، و زن دستی را که در دستکش سیاه بود بالا آورد، و توری را به سر جایش بازگرداند.

به در گورستان رسید. گل‌ها از همین گل‌های سرخ وحشی بودند، از همین رُزهای رونده‌ای که از دیوار کلبه‌های مجاور بالا رفته بودند، اما با این همه همین سادگی‌شان گل‌های رز گلخانه‌ای لندن را در نظر جلف و مبتذل جلوه می‌داد. زن از میان گورها به سوی رواق کلیسا پیش آمد - من داشتم از سایه بدر می‌آمدم که متوجه حضورم شد.